

چارچوب تاریخی استعمار صهیونیستی

چارچوب تاریخی استعمار صهیونیستی

اسماعیل قدیری

بسم الله الرحمن الرحيم

هجوم و حشیانه به افریقا در حوالی سالهای 1880 میلادی به بعد موجب گردید حرکات اولیه استعمار صهیونیستی نیز تسریع گردید. در ایامی که ماجراجویان اروپائی و مستعمره نشینان آرزومند و سازندگان امپراطوری دسته ای در جستجو مال و منال و گروهی به امید جاه و مقام به جانب آفریقا میشتافتند مستعمره نشینان صهیونیستی هم به فلسطین هجوم آوردند این گروه در سر آرزوی بنیان نهادن يك دولت را میپروا نندند.

در این دوره یعنی اواخر قرن نوزدهم آئین ناسیونالیستی سراسر اروپا را درهم نوردیده بود. بعضی از یهودیان نیز تحت تاثیر این آئین به این نتیجه رسیده بودند که علقه های مذهبی و روابط باصطلاح ملت یهود حق ملی عادی اعطاء می کند. از جمله این حقوق ملی، حق زندگی جداگانه و حق تاسیس يك دولت

یهودی را نام می‌برند. استدلال این یهودیان به اینگونه بود که اگر ملت‌های دیگر اروپائی موافق شده‌اند بال قدرت خود را در آسیا و آفریقا بگسترند و بر امپراتوریهای خود قسمتهای وسیعی از این قاره‌ها را بیفزایند قوم یهود هم دارای همین حق است.

بدین ترتیب ملت یهود از ملت‌های مسیحی که در دامان‌شان پرورش یافته بود ماجراجویی استعمارگرانه را تقلید کرد و موفق شد مستعمره نشینان خاص خود را به قسمتی از یک سرزمین آفریقائی - آسیائی روانه کند و در آنجا جماعتی را مستقر سازد و قدم به قدم ریشه دولت مخصوص خود را بنشانند. البته در این کار، این سرزمین را خط مقدم میهن دیگری نمی‌دانست که استعمارگران آنرا متروپل (مادر شهر) می‌نامند بلکه در این سرزمین میهنی حقیقی را تصور می‌کرد که دیر یا زود همه ملت یهود از اطراف و اکناف عالم روی بدانجا خواهند آورد.

بدین قرار معلوم است که پیشرفت استعماری ملت‌های اروپائی در عین آنکه امپراتوری‌های آنان را میساخت، ناسیونالیسم یهودی را هم به کمال میرساند.

پس با توجه به این نکته بجاست که صهیونیست که بدنبال استعمار بوجود آمده است خود وسیله‌ای برای ساختن و پرداختن یک ملت بوده است. و عکس آن درست نیست که بگوئیم. صهیونیسم نتیجه و زائیده ناسیونالیسمی است که پیش از پیدایش صهیونیسم پروپایه داشته است.

با آنکه مقامات مالی یهودی اروپا از کمک باین ماجرا دریغ نمی‌کردند، اقدامات اولیه استعمار یهود در فلسطین سرانجام موفقیت آمیزی نیافت. برنامه خود مختاری مقدمه تاسیس یک دولت یهودی در فلسطین بود اما این برنامه کمتر یهودیان را مجذوب خود کرد و در نتیجه قسمت اعظم یهودیان به ایالات متحده آمریکا و آرژانتین مهاجرت کردند.

به طور خلاصه در این دوره یعنی در پایان قرن نوزدهم هنوز فکر تاسیس يك دولت در میان یهودیان اروپا رواج نیافته بود. حال آنکه بدون اشاعه این فکر، مساله استعمار فلسطین در مقیاس وسیع بی‌راه حل می‌ماند.

در طی سالهای (1897 - 1882) اینجا و آنجا کوششهایی بعمل آمد تا ریشه يك جماعت مستعمره نشین صهیونی (صهیونیست) را در فلسطین بنشانند. اما این کوشش سرانجام نیافت و با شکست مواجه شد. این شکست موجب گردید که استراتژی معمولی مجدداً ارزیابی گردد. همین تجدید ارزیابی است که دستور کار نخستین کنگره صهیونیست را صادر نمود. این کنگره در ماه اوت 1897 در بازل تشکیل می‌گردد ریاست این کنگره را تئودور هرتزل بعهده داشت. پس از این کنگره به استعمار کاسب کارانه و خصوصی که نیمه انسانی و نیمه استعماری بود پایان داده شد.

همان طور که گفتیم این استعمار از طرف برخی پولداران یهودی حمایت می‌شد. از سال 1897 بعد بجای استعماری که گذشت برنامه ملی استعمار سازمان یافته تنظیم گردید این برنامه نتیجه هدفهای سیاسی کاملاً مشخص بود. هدف اصلی و اساسی صهیونیسم که در کنگره بازل تنظیم شده در این عبارت خلاصه می‌شود که هدف صهیونیسم ایجاد کانون برای خلق یهود در فلسطین است این کانون باید بوسیله قانون عمومی (حقوق عمومی) تضمین و حمایت گردد.

باید دانست که از زمانی که برنامه بازل در سال 1897 تدوین گردید تا هنگام تنظیم برنامه بالیتمور که در 1942 انجام یافت صهیونیستها همیشه تعبیر غیر صریح کانون را بر لفظ صریح دولت ترجیح داده‌اند. دلیل این ترجیح آنستکه لفظ دولت بدون شك موجب می‌شد مخالفتها ئی در محافل مختلف برانگیخته شود. اما گرچه صهیونیستها علناً فکر ایجاد دولت را در موارد متعدد انکار کردند لکن از همان آغاز کار برنامه‌ای که در مد نظر داشته‌اند ایجاد دولتی از مستعمره نشینان در فلسطین بوده

در پایان کنگره بازل هرتزل در دفتر خاطرات خود نوشته است: «اگر بخواهیم کنگره بازل را در يك جمله خلاصه کنیم (والبته این کاری است که علناً نخواهیم کرد) باید بگویم که: در بازل من دولت یهود را بنیان نهادم لکن اگر 5 سال و محققاً در طی 50 سال این امر دیگر برکسی پوشیده نخواهد ماند. کنگره بازل علاوه بر آنکه هدف اساسی صهیونیسم را تعریف و تحدید نموده است به تفصیل به بررسی خصیصه‌ها و اوضاع و احوالی پرداخته است که مربوط به استعمار صهیونیست در فلسطین است و براساس این بررسی است که به تشریح برنامه‌ای دست زده است که جنبه عملی داشته باشد.

سه عامل اساسی است که استعمار صهیونیست را در فلسطین از استعمار اروپائی در سرزمین‌های آسیا و آفریقا متمایز می‌سازد. براساس این سه عامل استعمار مخصوص صهیونیسم متضمن ابتکارات ویژه‌ای است.

اولاً: مستعمره نشینان اروپائی که به سرزمینهای آسیائی و آفریقائی میرفتند به جهات اقتصادی یا سیاسی امپریالیستی در این خط می‌افتادند. این داردسته امید داشتند که از راه استعمار منابع طبیعی که مورد حمایت امپریالیسم است مال و منال شخصی گردآورند و یا جاده را صاف کنند و یا عبارت دیگر برای انضمام سرزمینهای مطلوب به حکومت‌های امپریالیستی اروپا کمک نمایند.

محرک مستعمره نشینان صهیونیست هیچیک از این انگیزه‌ها نبود. میلی که آنان به استعمار فلسطین داشتند این بود که برای خود يك هویت ملی بدست آورند و در آنجا دولتی یهودی را بنیاد نهند که مستقل از هر حکومت دیگری باشد و پس از آن در طول زمان یهودیان همه عالم را بدانجا بکشانند.

ثانياً: مستعمره نشینان اروپائی می‌توانستند با اهالی بومی همزیستی داشته باشند این دار و دسته هرچند بومیان را استثمار می‌کردند و بر آنان حکمفرمائی و سیطره داشتند لیکن بدانها نیازمند بودند و در نتیجه ناگزیر بودند که حضورشان را در سرزمینهای مطلوب و مورد نظر تحمل کنند. برعکس مستعمره نشینان صهیونیست نمی‌توانستند با ساکنان فلسطین بطور نا محدود همزیستی داشته باشند.

واقعیت امر آنست که فلسطین از اعراب مملو بود. اعراب در این هنگام آگاهی ملی یافته و بحرکت آمده بودند و خواست استقلال در آنان روح فعالیت دمیده بود. نتیجه آنکه استعمار صهیونی آنطوریکه صهیونیسم تعریف و تدوین کرده بود، تا وقتیکه خلق عرب به زندگی بر روی سرزمین خود ادامه می‌داد نمی‌توانست گسترش یابد و اگر مارا بر این منوال پیش می‌رفت امیال و آرزوهای سیاسی ای که صهیونیست‌ها درباره تفکیک نژاد و ایجاد دولت داشتند به حرفهای بی معنی و پوچ مبدل می‌گردید.

بنابراین، برعکس استعمار اروپائی در سرزمین‌های دیگر، استعمار صهیونیست در فلسطین با حفظ خلق بومی در این سرزمین مانع الجمع بود.

ثالثاً: مستعمره نشینان دیگر می‌توانستند بی آنکه با مشکل زیادی رو به رو شوند، بر موانعی فائق آیند که راه استقرار آنها را در مستعمره سد می‌کرد. بدین معنی که مستعمره نشینان می‌توانستند از حمایت موثر دولت امپریالیسم خود برخوردار باشند مستعمره نشینان صهیونیست فلسطین این راه آسان را در دسترس نداشتند. خلق عرب فلسطین در برابر هرگونه مهاجرت مستعمره نشینان صهیونیست مقاومت می‌کرد. علاوه بر آن صهیونیست‌ها باید درباره مخالفت مقامات عثمانی نیز فکر می‌کردند مقامات دولت عثمانی استقرار این جماعت خارجی را با نظر موافق نمی‌نگریستند و این جماعت را دارای طرح سیاسی ایجاد یک دولت مستقل، در ناحیه مهمی از امپراطوری خود می‌دانستند. با توجه به این مشکلات، جنبش صهیونیستی، در نخستین کنگره خود به تعریف و تحدید هدف خود پرداخت و در عین حال در صدد تهیه یک برنامه عملی نیز بر آمد.

این برنامه طرح عملیات را در سه مرحله پیشنهاد کرد: سازمان دهی، استعمار، مذاکره.

1 – فعالیتی که برای سازماندهی بعمل آمد بطور مطلق مقدم بر فعالیتهای دیگر بود. جنبش صهیونیستی برای تدوین و تعقیب برنامه استعماری ما وراء بحر خود دارای متروپل (مادر شهر) نبود بنا براین میبایست واجد دم و دستگاهی نیمه دولتی شود تا بتواند در این جهت قدم بگذارد.

بمنظور اجرای این نقشه، سازمان صهیونیست جهانی در بازل ایجاد گردید. فدراسیونها و سازمانها و مجامع محلی و کنگره و شورای عمومی و هیئت اجرائی مرکزی از ارگانهای آن بودند.

2 – با سرعت هرچه تمام تر وسائل برای يك استعمار مطابق نظم و قاعده تهیه گردید. تراست گولونیال یهود (در 1898 کمیسیون استعمار – کولونیزاسیون – در سال 1898 صندوق ملی یهود در سال 1908 دفتر فلسطین 1908 و کمپانی برای توسعه و رشد زراعی در فلسطین (1908) از نخستین وسائل و ابزارهایی هستند که سازمانهای صهیونیستی بنیاد نهادند. هدف مشترك این تشکیلات برنامه گذاری، پرداخت مخارج و نظارت بر برنامه استعماری بوده است. ضمناً این تاسیسات باید در این امر نظارت کنند که شکست سابق تجدید نشود. همانطور که گفتیم این شکست ناشی از کوشش های تك افتاده یا استعمار سازمان نیافته بود.

3 – در همان زمان که برای برآه انداختن تاسیسات و وسائل استعمار کوشش می شد، فعالیتهای سیاسی نیز

جهت ایجاد شرایط سیاسی توسعه می‌یافت. هدف این فعالیت آن بود که استعمار را در مقیاس وسیع مجاز گردانده و تسهیل نماید و اجرای آنرا تامین نماید.

این فعالیت‌های سیاسی نخست متوجه امپراتوری عثمانی گردید. علت این بود که سرنوشت سیاسی در کنترل امپراتوری عثمانی بود. صهیونیست‌ها مستقیماً به مقامات قسطنطنیه (اسلامبول) نزدیک شدند و به سلطان وعده‌های مادی از قبیل اعطای قرض و هدیه دادند و ضمناً مرتباً از قدرتهای اروپائی تقاضا می‌کردند که در پیشگاه باب عالی بواسطت سازمان صهیونیست برخیزند و سلطان را قانع کنند که باین سازمان منشوری اعطا نماید و این منشور استقرار مستعمره نشین صهیونیست خود مختاری را در فلسطین اجازه دهد.

فعالیت‌های دیگر از همین قبیل بعمل آمده مثلاً از امپراتور آلمان دعوت گردید که تاسیس یک کمپانی رشد و توسعه زراعی را بعهده بگیرد و این شرکت در فلسطین تحت حمایت آلمان تشکیل گردد و توسط مستعمره نشینان صهیونیست اداره شود. همچنین به همه وسائل متوسل شدند که دولت انگلیس اجازه دهد یک مستعمره نشین خود مختار در شبه جزیره سینا مستقر گردد تا عملاً نخستین قدم برای استعمار فلسطین برداشته شود. اما همه این فعالیت‌ها بی‌نتیجه ماندند.

از جنبش جدید صهیونیستی که سال 1897 آغاز شده بود ده سال گذشت. امادر پایان این بار نیز صهیونیسم از لحاظ ابزار و ادوات استعماری پیشرفتی نکرده بود. از جنبه بدست آوردن اجازه و کمک‌های لازم هم که مربوط به حکومت‌های مختلف می‌شد کار کمتری بانجام رسانده بود.

نتیجه آنکه، صهیونیسم که امیدوار بود به موقعیت‌های استعماری خود جنبه حقوقی و قانونی دهد این امیدو آرزو را بکناری نهاد و در استراتژی خود تجدید نظر تازه‌ای کرد و به استعمار عملی اکتفا نمود. توجه وی در این تجدید نظر باین بود که با نیروی فشاری که ایجاد می‌کند و با به کار بردن این نیرو در موقع مناسب خواهد توانست شناسائی سیاسی بدست آورد.

بر این اساس صهیونیسم از سال 1908 – 1907 به بعد روش جدیدی را در استعمار آغاز کرد. این روش دیگر در جستجوی هیچگونه راه حل قانونی نبود و از قید هرگونه همکاری رسمی با اروپائیان آزاد بود. این روش در راه و رسم خود آگاهانه ناسیونالیستی بود و در قبال اعراب بطور فعال از شیوة جدائی و انفصال استفاده کرد و برای آنکه در سرزمین فلسطین ریشه بگیرد به عملیات دقیق سیاسی و استراتژیک دست زد.

دومین موج استعمار صهیونی هم با آنکه دینامیسم بیشتری داشت و از آگاهی ایدئولوژیک روشن تری برخوردار بود، از موج اول نتیجه بخش تر نبود.

خلاصه آنکه مقارن با جنگ جهانی اول، استعمار صهیونی فلسطین، پس از سی سال کوشش و فعالیت پیشرفت بسیار کمی داشت و صهیونیست‌های فلسطین اقلیت بسیار کوچکی را تشکیل می‌دادند و تنها شامل یک در صد جمعیت یهود در سراسر جهان بودند. فعالیت صهیونیست‌ها هم ترس وهم مخالفت یهودیان دیگر را برانگیخت. این دسته از یهودیان راه حل مساله یهود را خود مختاری در سرزمین فلسطین نمی‌دیدند و جویای درهم آمیختن یهودیان با مردم اروپا و ایالات متحده آمریکا بودند.

در طی سی سال که گذشت و در طول آن مهاجرت یهودیان به فلسطین ادامه داشت یهودیان حتی هشت در صد کل جمعیت کشور فلسطین را تشکیل نمی‌دادند و به زحمت 5 ر 2 % از زمین‌های فلسطین را در تصرف داشتند. در ضمن صهیونیسم موفق نشده بود مساعدت و حمایت سیاسی مقامات عثمانی، یا قدرتهای اروپائی را بدست آورد.

جنگ دورنمای تازه‌ای را عرضه کرد. این دورنما نسبت به استعمار صهیونیستی فلسطین به طور قابل ملاحظه‌ای مساعد بود. جنگ جهانی عامل اتحادی شد که به سال 1917 میان امپریالیسم بریتانیا و استعمار صهیونیسم برقرار گردید. این اتحاد در طی سی سال بعد از 1917 دروازه‌های فلسطین را بروی مستعمره نشینان صهیونی باز کرد و استقرار جماعتی از مستعمره نشینان صهیونیست را تسهیل نموده و زمینه را برای غصب املاک خلق عرب فلسطین و اخراج آنها مهیا ساخت و دست آخر مقدمات ایجاد دولت استعماری صهیونی را در 1948 فراهم نمود. گفتیم که استعمار صهیونیستی مستقلاً نتوانسته بود در طی سی سال قبل از جنگ جهانی اول بطور محسوس پیشرفت کند. اما بعکس وقتی استعمار صهیونی و امپریالیسم بریتانیا متحد شدند در طی سی سال بعد از جنگ هر دو حریف موفق گردیدند، به هدفهای مورد نظر خود برسند.